

نامه‌ای سرکشاده خطاب به وجدان جهانیان



به مردم جهان، به دولت‌ها، پارلمان‌ها، نهادهای بین‌المللی، روشنفکران، روزنامه‌نگاران، دانشگاہیان و هر انسانی که هنوز مفهوم «مسئولیت اخلاقی» برایش تهی نشده است، این نامه نه از سر خشم لحظه‌ای، بلکه از دل انباشته از حافظه تاریخی نوشته می‌شود. حافظه‌ای که سال‌ها کوشیده‌اند آن را با دروغ، برچسب،

سانسور و خشونت پاک کنند. اما حافظه، برخلاف انسان، به سادگی کشته نمی‌شود. آنچه در ایران گذشته و می‌گذرد، یک بحران داخلی یا اختلاف سیاسی معمول نیست. ما با رژیم می‌مواجهیم که دروغ را به دکتترین، سرکوب را به قانون نانوخته، و جنایت را به ابزار بقا تبدیل کرده است. سکوت در برابر چنین ساختاری، بی‌طرفی نیست؛ مشارکت غیرمستقیم است. این رژیم از نخستین روزهای قدرت، با یک منطق ثابت حرکت کرده است: هر فاجعه‌ای که رخ می‌دهد، مقصر باید «دیگری» باشد. سینما را می‌سوزانند و می‌گویند کار رژیم پیشین بود. مسجد را آتش می‌زنند و نامش را می‌گذارند ضدانقلاب. بازار را به آتش می‌کشند و «عوامل تروریستی» می‌سازند.

هزاران انسان را در خیابان‌ها، در دی‌ماه‌ها، آبان‌ها و خیزش‌های پیاپی می‌کشند و یک کلمه کافی است: «اشرار». این واژه‌ها، تصادفی انتخاب نشده‌اند. آن‌ها ابزار مهندسی افکار عمومی‌اند؛ واژه‌هایی برای حذف انسانیت قربانی، پیش از حذف فیزیکی او. همان کشته، بسته به نیاز تبلیغاتی، گاه «اشرار» است و گاه «شهید». حقیقت نه معیار دارد و نه ثبات؛ مصرف دارد. وقتی خانواده‌ها برای تحویل پیکر عزیزان‌شان باید پول بپردازند، این دیگر صرفاً سرکوب نیست؛ این تجارت مرگ است.

وقتی اعضای بدن کشته‌شدگان رپوده می‌شود، ما با نقض سیستماتیک ابتدایی‌ترین اصول کرامت انسانی روبه‌رو هستیم. وقتی به مجروح تیر خلاص زده می‌شود، خطی شکسته می‌شود که حتی در قوانین جنگ هم ممنوع است. اینجا جنگی در کار نبود؛ اینجا مردم بی‌دفاع بودند.

این رژیم تنها مردم ایران را هدف قرار نداده است. این واقعیتی است که دیگر نمی‌توان آن را با بهانه «حاکمیت ملی» پنهان کرد. شهروندان اروپایی به قتل رسیده‌اند.

شهروندان کشورهای غربی به گروگان گرفته شده‌اند، برای اخاذی سیاسی و مالی. دیپلمات‌ها و خبرنگاران به ابزار معامله بدل شده‌اند. سفارت ایالات متحده اشغال شد؛ کشوری که، چه آگاهانه چه ناآگاهانه، در مقطعی به هموار شدن مسیر قدرت‌گیری این ساختار کمک کرد.

و در تمام این دهه‌ها، فریاد «مرگ بر یک کشور» نه یک شعار حاشیه‌ای، که ستون هویت رسمی این نظام بوده است. این رفتارهای یک دولت عادی نیست. این‌ها نشانه‌های یک ساختار خصمانه با نظم بین‌الملل، حقوق بشر و مفهوم همزیستی است. هر دولتی که هنوز این رفتارها را «مسئله‌ای داخلی»

می‌نامد، یا واقعیت را نمی‌فهمد، یا نمی‌خواهد بفهمد. سال‌هاست که برخی دولت‌ها با واژه «مصلحت» خود را فریب داده‌اند. گفته‌اند: سکوت کنیم تا منطقه بی‌ثبات نشود. ماماشات کنیم تا بدتر نشود. چشم ببندیم تا منافع اقتصادی حفظ شود. اما تجربه نشان داده است: هر جا در برابر جنایت کوتاه آمده‌اند، جنایت گستاخ‌تر شده است. این رژیم با هر عقب‌نشینی اخلاقی جهان، یک قدم جلوتر آمده؛ هم در سرکوب داخلی، هم در تهدید خارجی. مسئولیت دولت‌ها فقط در قبال شهروندان خودشان نیست؛ در برابر انسان نیز هست. حقوق بشر اگر مرز داشته باشد، دیگر «حق» نیست؛ امتیاز است. تاریخ حافظه‌ای کند اما دقیق دارد. روزی خواهد رسید که این ساختار، نه با شعار، که با سند و شهادت و آرشیو، در برابر وجدان جهانی قرار گیرد. جایی که جنایت، با نام واقعی‌اش خوانده شود؛ نه با عناوین ایدئولوژیک و توجیهات امنیتی. همان‌گونه که جنایتکاران جنگی قرن بیستم تصور می‌کردند مصون‌اند، اما در نهایت در برابر دادگاهی ایستادند که نه از سر انتقام، که برای ثبت حقیقت شکل گرفت، این رژیم نیز باید به همان سرنوشت دچار شود. نه برای تسکین خشم، بلکه برای احیای مفهوم مسئولیت. این رژیم باید به زباله‌دان تاریخ سپرده شود؛ نه با بمب، نه با تحریم کور، بلکه با انزوای اخلاقی، پیگرد حقوقی، و قطع مشروعیت سیاسی. سکوت شما، زمان می‌خرد؛ اما نه برای صلح، بلکه برای سرکوب بیشتر. بی‌عملی شما، بی‌طرفی نیست؛ انتخاب است. این نامه را نه به‌عنوان یک ایرانی، بلکه به‌عنوان یک انسان می‌نویسم؛ انسانی که باور دارد اگر جهان در برابر دروغ سازمان‌یافته و جنایت سیستماتیک نایستد، فردا نوبت جای دیگری خواهد بود. وجدان جهانی اگر هنوز زنده است، اکنون وقت ایستادن است.

گرایش کمونیسم شورایی

۲۴ فوریه ۲۰۲۶ برابر ۵ اسفند ۱۴۰۴